

GELİBOLULU ÂLÎ'NİN *REBÎU'L-MANZÛM* ADLI ESERİ - II

ORHAN BAŞARAN* - MEHMET ATALAY**

ÖZET

Bu makale, *Doğu Araştırmaları* dergisinin 9. sayısında yayınlanmış olan “Gelibolulu Âlî'nin *Rebîu'l-manzûm* Adlı Eseri – I”in devamı mahiyetinde olup adı geçen eserin metninin devamını içermektedir.

Anahtar kelimeler

Gelibolulu Mustafa Âlî, Fars Edebiyatı, Arap Edebiyatı, Türk Edebiyatı, Müsecca Nesir, Hayyâm, Şiir, Rubai, Nazire.

Work Entitled *Rabî' al-Manzûm* of Mustafa Âlî of Gallipoli - II

ABSTRACT

This article is a continuation of the article which published in 9. volume of journal of *Oriental Studies* with name of “Work Entitled *Rabî' al-Manzûm* of Mustafa Âlî of Gallipoli - I” and includes the continuation of the text of *Rabî' al-Manzûm*.

Keywords

Mustafa Âlî of Gallipoli, Persian Literature, Arabic Literature, Turkish Literature, Rhythmical Prose, Khayyam, Poetry, Quatrain, Nazirah

و این فصلی است ثالث، به رباعیاتِ خمزیاتِ حادث، و به تعیشِ روحانی باعث، که مزیل است به مخترعات، و مکمل است به ملّعات.

خیام:

در روی زمین اگر مرا یک خشتتست
آن وجه می است اگرچه نام زشتتست
مرا گویند وجه فردای تو کو؟
دُراعَه و دستار نه مریم رشتتست¹

عالی:

بالش به خرابات مرا یک خشتتست
با حسن عمل شهرتم اما زشتتست²
عیسی صفتان گر کندش چاک چه غم؟
دُراعَه و دستار نه مریم رشتتست³

* Doç.Dr., Atatürk Üniversitesi İlahiyat Fakültesi İslam Tarihi ve Sanatları Bölümü Türk İslam Edebiyatı Anabilim Dalı, orhanbasaran69@hotmail.com

** Prof.Dr., İstanbul Üniversitesi Edebiyat Fakültesi Doğu Dilleri ve Edebiyatları Bölümü Fars Dili ve Edebiyatı Anabilim Dalı, mehmet_atalay1955@hotmail.com

1 رشتتست: رشتتست YN (Yazma Nüsha)

2 زشتتست: زشتتست YN

3 زشتتست: رشتتست YN

خِیَام:

چون عمر به سر رود چه بغداد چه بلخ
 پیمانہ چو پیر شود چه شیرین و چه تلخ
 خوش باش که بعد از من و تو این مه و سال
 از سلخ به غرّه آید از غرّه به سلخ

عالی:

دور از سر کوی تو چه شیراز چه بلخ
 بی شهید لبّت لذتِ عالم شده تلخ
 با مهر تو ام هیچ ندانم به فلک
 یا غرّه شود یا برسد غرّه به سلخ

(104b) [و له]

ای قند لبّت شهر به شهر ری و بلخ
 شیرینی عالم به فراقّت شده تلخ
 کم ناز به حسنِ خویش خطّ تو دمید
 رو غرّه مشو که غرّه ات رفته به سلخ

[خِیَام]:

من ظاهر نیستی و هستی دانم
 من باطن هر فراز و پستی دانم
 با این همه از دانش خود بیزارم
 گر مرتبه ای و رای هستی دانم

[عالی]:

سالوس نیم بساده پرستی دانم
 کابوس نیم بزمِ السّتی دانم
 پیمانہ شکستی شناسم انا
 آسایش نیستی و هستی دانم

[خِیَام]:

در ده پسر آن می که جهان را تابی است
 ز آن می [که] گل نشاط هر مهتابی است
 بشتاب که آتش جوانی آبی است
 در یاب که بیداری دولت خوابی است

[عالی]:

ساقی ز رخت جام جهان را تابی است
 خط چون شب قدری است که در مهتابی است
 عمر آتش تابنده به نزد آبی است
 دولت چو فرامش شده مشکل خوابی است

[خیام]:

سرمست به میخانه گنذر کردم دوش
پیری دیدم مست، سبویی بر دوش
گفتم ز خدا شرم نداری ای پیر
گفتا کرم از خدا ست می نوش و خموش

(105a) [عالی]:

پیری به خرابات مغان دیدم دوش
در دست قدح پر می و خیگاب به دوش
گفتم ز چه خرسند نگشتی گفتا
این بهر من است آن به رفیقان خموش

[خیام]:

عاقل غم و اندیشه لاشی نخورد
جز جام لبالب به پیایی نخورد
غم در دل و باد در صراحی باشد
خاکش به سر آنکه غم خورد می نخورد

[عالی]:

صوفی که به میخانه به ما می نخورد
گه گه بخورد ورنه پیایی نخورد
رندان نکنند غیبت اهل ریا
شاهین صفتان لاشه لاشی نخورد

[خیام]:

ما خرقه زهد در سر خم کردیم
وز خاک خرابات تیمم کردیم
باشد که در آن میکده ها در یابیم
آن عمر که در مدرسه ها گم کردیم

[عالی]:

(...؟) وضو تا ز لب خم کردیم
در عین نمازیم و خرد گم کردیم
آب رخ ما تا که به انجام رسید
از خاک در دوست تیمم کردیم

[خیام]:

ما و می و معشوق در این کنج خراب
جان و دل و جسم نیز در رهن شراب

فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب
آزاد ز خاک و باد وز آتش و آب

(105b) [عالی]:

ساقی تو بیار ساغرِ باده ناب
مطرب بنواز از ره مستانه رباب
ماییم و خیال لب لعلین ماذاب
ایام بهار است و ایالی مهتاب

[خیام]:

چندان بخورم شراب کز بوی شراب
آید ز 4 تراب چون شوم زیر تراب
تا بر سر خاک من رسد خموری
از بوی شراب من رسد مست خراب

[عالی]:

از دیده من بر فکن القصه حجاب
تا چند کنی عرضِ جمال به نقاب
حایل نبود نقل و می و چنگ و رباب
بنمای رخ از باده بدین مست خراب

[خیام]:

این صورت کون جمله نقش است و خیال
عارف نبود هر که ندارد این حال
بنشین قدح باده بنوش خوش باش
فارغ [شو] ازین نقش خیالات محال

[عالی]:

اسرار تو بنماز شراب قنّال
تا چند شوم دور ز بزم ابدال
یاران بر عرش اند به فرشم پامال
یار بر برسان برتر ازین حال به حال

[خیام]:

گویند مرا که می پرستم، هستم
گویند مرا عارف و مستم، هستم
در ظاهر من نگاه بسیار مکن
کاندر باطن چنانکه هستم، هستم

(106a) [عالی]:

دانند که من باده پرستم، هستم
گویند که ساغر نشکستم، هستم
صاحب نظران نیست که دانند مرا
در صورت نیستی که هستم، هستم

[خیام]:

ایزد به بهشت وعده با ما می کرد
پس در دو جهان حرام می [را] کی کرد
حمزه به عرب اشتر شخصی پی کرد
پیغمبر ما حرام [می] بروی کرد

[عالی]:

آن می که به آتش جگرم بر کی کرد
پیغمبر از آن باده حرام کی کرد
ز آن جام [که] خاکش ز سر جم باشد
بر بنده حلال از ره پی در پی کرد

[خیام]:

ای می لب لعل یار می دار به دست
ز آن رو که شگرف داری این کار به دست
ز آن شد ز لب لعل قدح بر خوردار
کآورد به خون دل لب یار به دست

[عالی]:

ساقی می خوشگوار می دار به دست
اکنون که ترا هست همه کار به دست
ز آن پیش که ماند سر و پا عور به گور
پیمان به دست آر چو دستار به دست

[خیام]:

تا چرخ فلک بر آسمان گشت پدید
بهتر ز می لعل کسی هیچ ندید
من در عجبم ز می فروشان کایشان
بر زین که فروشند چه خواهند خرید

5(109a)

عالی:

تا گشته هلال از شفق سرخ پدید
بهتر ز می و ساغر می دیده ندید
زین مل که دهند می فروشان ارزان 6
صد بوسه ز لبهای تو خواهند خرید

خیام:

حکمی که ازو محال باشد پرهیز
فرموده و امر کرده کز وی بگریز
آنگاه میان امر و نهی عجز
این قصه چنان بود که کج دار و مریز

عالی:

ای پیر چرا کنی تو با ریشه ستیز
بر باد به لرزی و مرادت پرهیز
شد طرفه تر امر و نهی در شان تو نیز
این راست مثل بود که کج دار و مریز

خیام:

آب رخ نو عروس رز پاک مریز
جز خون دل تاییب غمناک مریز
خون دو هزار تاییب نا معلوم
بر خاک بریز و جرعه بر خاک مریز

عالی:

ساقی قطرات از می تریاک مریز
زینهار چنان سیل خطرناک مریز
از نشئه وی گاو زمین افتد مست
باز افکند 7 او جرعه تو بر خاک مریز

خیام:

یاقوت لب لعل بدخشانی کو
و آن راحت روح [و] راح ریحانی 8 کو

5 Yazma nüshanın 109a-110b sayfalarında yer alan kısım, konu bütünlüğü nedeniyle buraya alınmıştır.

6 *ارزا*: ارزان YN

7 *افکند*: افکند YN

8 *بری نی*: ریحانی YN

می گرچه حرام در مسلمانی شد⁹
می می خور و غم مخور مسلمانی کو

(109b) عالی:

از میکده به چشمه حیوانی کو
بهتر ز گل افسون گل ریحانی کو
نوش می حمرا چو مسلمانی نیست
بالله تو بگو کار مسلمانی کو

خیام:

گویند که فردوس برین خواهد بود
آنجا می ناب و حور عین خواهد بود
گر ما می و معشوق پرستیم چه باک
چون عاقبت کار همین خواهد بود

عالی:

فردا که دم خلد برین خواهد بود
می بیشتر از ماء معین خواهد بود
امروز گر اندک رسدم می چه شود
آخر به چنان حال چنین خواهد بود

خیام:

پیری دیدم به خواب مستی خفته
وز گرد شعور خانه شک رفته
می خورده و مست و خفته و آشفته
الله لطیف بعباده¹⁰ گفته

عالی:

صوفی که شد از میکده موی آشفته
با ریش تعلق ره مستان رفته
در سنگ خرابات به راحت خفته
الله لطیف بعباده گفته

خیام:

گویند مرا بهشت با حور خوش است
من می گویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسبه بدار
کآواز دهل برادر از دور خوش است

9YN باشد: شد 9

10 Kur'ân, 42/19.

(110a) عالی:

واعظ شکم فربه تو عور خوش است
 آوازه ناساز تو مهجور خوش است
 گویی اگر از نوبت فردوس [و] جحیم
 آواز دهل فی المثل از دور خوش است

لِحَيَّامِ الْمَرْبُورِ:

در یاب که از روح جدا خواهی شد
 در پرده اسرار فنا خواهی شد
 می نوش، ندانی ز کجا آمده ای
 خوش باش، ندانی به کجا خواهی شد

لِعَالِي الْمَسْطُورِ:

می نوش که از هوش جدا خواهی شد
 در گور به هر مور غدا خواهی شد
 دانی ز کجا آمده ای، ای دل مسست
 بشناس که آخر به کجا خواهی شد

لِحَيَّامِ الْحَكِيمِ:

خورشید کمنید صبح بر بام افکند
 کیخسرو روز باده در جام افکند
 می خور که مؤذن سحرگه خیزان
 آوازه ایشربوا در ایام افکند

لِعَالِي الْفُهَيْمِ:

گیتی که ز گیسوی بتان دام افکند
 صد دانه ز خال رخ کلفام افکند
 منعم کند از شرب مدام آن ساقی
 با آنکه چنین می به چنان جام افکند

وَمِنَ الْمُطَمَّعَاتِ بِالنَّظَائِرِ لِمَوْلَانَا نِظَامِ الْإِصْفَهَائِي:

مَا قَوْلُكُمْ مَعَاثِرَ الْخُذَاقِي
 فِي الْكَأْسِ وَدَوْرَهَا فَشَكِّي بَاقِي
 در چهره ساقی اثر عکس می است
 یا می اثر عکس جمال ساقی

(110b) عالی:

مَا الْقَوْلُ عَلَي مَذَاهِبِ الْعُشَّاقِي
 فِي الْمَاءِ بِهِ النَّارُ بِكَأْسِ بَاقِي

یا لاله قدح، تابش رخ ژاله در او
یا ژاله می است و لاله روی ساقی

وَ هَذَا لِعَالِي كَذَلِكَ:

مَا قَوْلِكَ فِي الْكَاسِ بِخَمْرِ سَاقِي
وَرَدُّ وَ بِسَبَبِ الْحَبَابِ كَالْأُورَاقِي
أَمْ مَجْمُورَةٌ وَ نَارُهَا لِنْتَهَبَتْ
فِي كَفِّهِ سَاجِرُ الْهَوَىٰ أَوْ رَاقِي

لأبي نواس الشاعر:

رَقِّ الزَّجَاجِ وَ رَقِّتِ الْخَمْرُ
وَ تَشْتَابِهَا فَتَشْتَاكِلِ الْأُمْرُ
فَكَأَنَّهَا خَمْرٌ وَ لَا قَدْحُ
وَ كَأَنَّهَا قَدْحٌ وَ لَا خَمْرُ

لعالي في البحر 11 الآخر:

إِخْمَرٌ زَجَاجٌ وَ آرَاهُ الْخَمْرُ
وَ الْخَمْرَةُ فِي الْخَمْرَةِ رَقِّ الْأُمْرُ
وَ الْخَمْرُ كَنَارٍ تَتَحَنَّنَا فِي الْمَا
وَ الْكَاسُ كَمَاءٍ وَ غِطَاهُ الْجَمْرُ

وَ مِنَ الْمُخْتَرَعَاتِ فِي هَذَا الْقَصْلِ:

ساقی ز لعابت به قدح ریز نمک
مطرب بسرود از بم و زیر و کوچک
معشوقه و ماصوب اصولیم دو یک
بنواز همان عود تو نرمک نرمک

و له:

برتر ز بهشتی است به مل رتبهء ما
گل رسته و گل زمین شده کلبهء ما
بزمی است پر از چوب نی و چنگ و رباب
شیری است 12 در آن بیشه مگر گریهء ما

(106b) و له در بیان احوال خود گفته:

ماییم و دوات و خامه بیغولسهء غم
دم بسته و دل شکسته و تیره رقم
تلخی به دماغ ما چو مدغم شده سم
خم در خم از آن غمیم گویا رقم

و له:

بازار هنر ز دانشم گرم‌اگرم
دلسختم از آن غم [که] رواجم بس نرم
خجالت زده زین گونه تعامل سمنار
نقادِ فلک ز مشتری مرده به شرم

و له:

دانند که من درّ ۰ دو عالم قدرم
با آنکه دو صد پاره به سنگِ غدرم
ببر ذروهء دانشش متألّسی بدم
القصّه سزاوارِ معالی صدم

و له:

گشته چو خداوند جهان شهید پرست
هر مور ز حرمان شده مالندهء دست
زنبور به شان نیش زند از غم شان
ذی شان ز سرِ نوش به خواری در پست

و له:

ماییم [به] بیغوله چو عالی بی قدر
نا دیده هلالیم فروزندهء بدر
پامال و فرو مانده و زار از سرِ غدر
افتاده به خاکِ تیره شایستهء صدر

به تسلّیت یکی گفته. (107a) و له:

افسوس به دانش تو درختِ عالی
چون نخلِ برومند ز نسلِ (تعالی؟)
صد بار [گر] آید (متوالی آری؟)
نو باوه مقدم دگرانش تعالی

به خسرو پاشا فرستاده:

عالی که چو خسرو شه نظم آیین است
فکرش که بود بکر همان شیرین است
کلکش چو زند نیش بدو نوشین است
هر کار که خسرو بکند شیرین است

و له مِنَ النَّوَادِر:

خسرو که به بغداد امیر دین است
گر تلخ بود گفتهء او شیرین است
دولت چو عروسِ خویش در کابین است
هر کار که خسرو بکند شیرین است

و له مِنَ الضَّمَايِرِ:

افسوس تهی بییشه که از میشان ماند
در جای رمه زمزمهء گرگان ماند
سگان قرا مست و سگان حیران ماند
بیچاره شبان عاجز و سرگردان ماند

و له رباعیات در بحر دیگر:

از دانه نهانچه پر بشد موسم کشت
خوابان سر دهقان به فراغت بر خشت
در بسته و مور دانه از خانهء (...؟)
خوابیده به دوزخ است و رؤیا به بهشت

و له: مجتث: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلمن]

مرا سری است خریدم ز چارسوی قدر
سری که هیچ ندانم به است یا بدتر

چوطالبی که به رغبت خرید خریزه ای
به دست داشت نداند بد است یا شکر

(107b) و له: مجتث: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلمن]

قدم کمان سپری چرخ را بهانه کنی
رخم 13 زنی به خدنگ قضا نشانه کنی

به اوستاد چو تلمیذ بنگری تو مگر
به صنعتی همه تغییر کارخانه کنی

[مجتث: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلمن]

منم به فضل و خرد، مرد کار پروردم
به ترک حرص و امل گرم خیز دل سردم

چو خیره دست جهانگرد در سر مردم
بری ز لعبت شطرنج و فذلک مردم

[مجتث: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلمن]

خزینه قالب ملک است روح می باید
ز روزگار به کشتی فتوح می باید

چو حادثات به عالم مثال طوفان است
نجات اگر طلبی سعی نوح می باید

[مجثث: مفاعلتن فعلاتن مفاعلتن فعلتن]

به الف لام مقدم شده الف بر لام
که مستقیم کند بر کج سقیم قیام

تو راستی مطلب 14 از قرین بد زینهار
الف به لام الف 15 کج بود ز صحبت لام

[مجثث: مفاعلتن فعلاتن مفاعلتن فعلتن]

خرد بگفت عجب چیست فرق لام به دال
به هر دو نکتهء تعریف کاتبی است به حال

ولیک دال به خدمت قرین دولت عهد
کج است لام به هر حال در حبالهء مال

[رمل: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلتن]

غرض از منصب دنیااست چو جمعیت مال
دل پریشانم از آن، غصه به دل مالمال

شرر آه به دور است و اصول اشک روان
کنج عزلم همه زاری به مقام غزال

(108a) رمل: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلتن]

شانزده ساله نصب دور ز منصب به نصاب
جاه نو دولت از آن جمله دو سالم به حساب

این چه عدل است و چه انصاف خدایا در یاب
من بدین فضل و هنر غمزده عمرم بشتاب

[خفیف: فاعلاتن مفاعلتن مفاعلتن فعلتن]

با الف لام و میم رسم قدیم
مستقیم و کج سقیم و نمیم

الف از راستی بود ممتاز
لام پیوسته در الم با میم

[هزج: مفعول مفاعیل مفاعیل مفعولن]

هر دیده که بر خاک حریمت نگران است
عینم که حسد کرده چشم دگران است

YN مطالت: مطلب 14

YN به الف لام الف: الف به لام الف 15

باز آى كه در پاي تو ريزم در و گوهر
گم گشته تويى گريهء من غالب از آن است

گردون كه مرا چون زن بى كابين است
من خسروم آن قبه همان شيرين است
گر كير زخم در كس وى نوشين است
هر كار كه خسرو بكند شيرين است

تاريخ ز هجرت كه به الفش پيوست
از ظلم زمانه شيشهء عدل شكست
در زير حجاب شاه عالم بنشست
دستورك بى رحم به رشوت زده دست

افسوس مسلمان شده ابن شيطان
مفتى چه نويسد به قبول ايمان
رسمى است خيانت ز همه ابليس
با آنكه امين گشته به كنج ديوان

(108b) و له:

در سَنَتِ پيغمبرِ معبودِ كريم
فرضى است رعايت به مسلمانِ قديم
امروز به نو كيش رعايت واجب
در مذهبِ حق چيست عجب قولِ عظيم

و له:

اکنون ز قضا دفتري (...؟)
جسته ز کنار روستا 16 تا به میان
همچون کس روسبی دمادم خندان
گویا لقب اوست عروس ترکان

و له:

آن کیست شبانروز غلاتِ اعجام
کردند زنان و پسرانش بد نام
از بار الم گشته دو تا قد چون لام
گویا که کند به کیر آینده سلام

و له:

سر دفترِ ما گفت که نا مردِ حسود
شخصی است که لا یُسُود و صفش می بود
چون لام علی کو شده کُژ طبع غبی
اکنون شده دفتری از آن گفته چه سود

و له:

کُژ طبع کسی را که لقب می شده لام
هرگز ندهد راستی کار سلام
چنگالِ سیاست به دلش همچون لام
رفته به کنار او ز میانِ اسلام

و له: رمل: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن]

دستِ حق گویا که عالم را خطِ بطلان کشید
رفته آسایش به جایش رسم بدعتها دمید

جاهلان چون خوان رشوت را به لذت می چشید
عاقلان انگشتِ حیرت را به دندان می گزید

(111a) این است یکم هفت رباعی که مسماست به عشرت نامهء
طباعی:

ساقی تو خوش آمدی کجایی اهلا
بینی و رخسار معجز احمد پیدا
پر ده قدح اندر شب مهتاب مرا
گویا مه بدری دو هلالم بنما

دوم آن و له:

بزم طرب آراسته چون چرخ برین
مهتاب و نمایان یم ازین علیین
پر کن قدح به یادِ یار آن که همین
مستانه غنوده اندر زیر زمین

سیوم و له:

افسوس ز نه خیمه که خیام عمر
بگذشته همه لشکر ایام عمر
مستی تو همین با دلِ نا کام عمر
می جان و خرد نشئه بدن جام عمر

چهارم آن:

زین آتش ساقی که در آب اندازی
معموره ما را به خراب اندازی

زینهار مکن نکته ز خطّ لَبِ یار
گویا نمکی است آن به شراب اندازی

پنجم آن و له:

گر سبجهء پیمانہ ز سبوح کنی
ملاح یم زورق 17 تن روح کنی
هرگز نشوی غرقهء طوفان الم
گر دست طلب به دامن نوح کنی

ششم آنها: هزج: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن]
سبّاحی ما کز می سبوح سپردی
ملاح به کشتی به بدن روح سپردی

می نوش و میندیش ز طوفان خمارش
چون لنگر زورق 18 به کف نوح سپردی

(111b)

در خانهء ساقی که بود گریه کدو
موشان غم و غصّه گریزند ازو
از سگ بتر است آنکه کند نهی سبو
آن به که صراحی بودت بر زانو

گه گه ز صراحی و سبو هست قعود
از ساغر صهباست پی جرعه سجود
مطرب به نیاز است و دگرها به نماز
انکار چرا کنند اصحاب شهود

خاتمه:

این هشت رباعی که بگفتی عالی
گیلها ز ارم هشت برفتی عالی
صد غنچه ز یک شاخ شکفتی عالی
درهای گرانمایه بسفتی عالی

وَ مِنْ هَذَا الْفَصْلِ فِي الْبَحْرِ الْآخِرِ: مجتث: مفاعلن فعلانن مفاعلن
فعلن]

صفای باده از مجلس صبوح کنم
من از خمار بلی 19 توبهء نصوح کنم

کنون که غرقهء دریای حیرتم افسوس
ز پنجه لنگر زورق 20 به دستِ نوح کنم

و له: مجتث: مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن فعِلن]
مِنَ الْمُدَامِ بَدَا بَدْرُ طَلْعَةٍ 21 وَ أَنْارِ
وَ قَدْ تَنْوَرُ خَدُّ مِنَ الْخُدُودِ أَنْارِ

بریخت ساقی خوی کرده زو عرق بسیار
به تابش می حمرا چو دانه های انار

و له در آن بحر: مجتث: مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن فعِلن]
بیا که نشئهء جام محمدی ساقی
مگر به مجلس سرمد سر آمدی ساقی

بیا به جرعهء جامت چو مستِ تشنه دلم
به فیضِ عشق تو صهبای احمدی ساقی

و این فصلی است رابع، در مخترعان متتوعهء ما واقع، بهبحور (112a) گوناگون منظوم مختلفه المضمون و المفهوم؛ نه بهبحری است که بهوزن رباعی شایع شده. چرا که بحر مخصوص به رباعیات در عروضهای ثقات غیر واقع شده. باعث آن است بلغای عرب و عجم چندان رباعیات به بحر گوناگون بگفتند. اما مولانا عمر خیام بهمیل تمیل طبیعی درهای خود را در یک بحر بسفتند. از آن سبب بعض نو هوسان نوظلب²² آنرا بحر مخصوص رباعیات شناختند و نقشهای کج باختند. در توحید:

لطفت صفحاتی است بشر رابطه‌ها
یک طرفه عروسی است به صد ماشطه‌ها
خواننده و بیننده شدم چون یارب
خواهم که کنی بر طرف آن واسطه‌ها

و له:

تا چند مرا تهمتِ شرکتِ ربی
کارم به در غیر حوالستِ ربی
تا چند ز غیرت طلبِ لقمه به شرم
من سوختم از آتشِ غیرتِ ربی

و له:

تا چند ز اغیار مرا این خلعت
تا کی طلبِ نعمت و رزق از غیرت

YN بلا: بلی. 19 Kur'ân, 7/172.

YN ذورق: زورق 20

YN و طلعة: طلعة 21

YN نو مطلب: نو طلب 22

YN ز: از 23

خلاق تویی منعم رزاق تویی
خاکم بدهن گویمت از پی غیرت

و له: (112b)

روزی ده ما سوا تویی می دانم
با آنکه به راه حرص سرگردانم
در عرصه آرزو به چوگان طلب
گویی سر خود گوی صفت حیرانم

و له:

از چیسیت که نشنوی فغانم یارب
تا چند به اندوه بمانم یارب
دانم تو کریمی و رحیمی امّا
فریاد من از کیسیت ندانم یارب

و له:

مادر شب جمعہ جمع، خاطر به کجاست
در تفرقه غایبیم و حاضر به کجاست
مادر شب قدر اگر نیابیم مراد
لطف تو بفرمای که آخر به کجاست

و له:

یک محبس تاریک بود دار جهان
در قید کشاکش نند پیران و جوان
هر پیر چو یعقوب [به] بیت الاحزان
یوسف صفتان نیز به چاه زندان

و له:

گیتی که ز خشیت چار بنیاد نهاد
بر آتش و آب و خاک و بر باد نهاد
از سیل سرشک ما نگردد ویران
گویا که اساس وی ز پولاد نهاد

و له:

با حرص امل مشغله دنیا چیسیت
بر لاشه لاشی سبب غوغا چیسیت
آب حیوان نیست تردد تا چند
آمد شد خود بهر حیات ما چیسیت

(113a)

هر چند ز آزار تو محروم نییم
گویا به هنر آب رخ روم نییم
پیشانی من دور شد از مهر قبول
خاکم فلک چون گل مختوم نییم

و له:

ای چرخ چه شد دولت عهد خلفا
آن بزم کجا رفته و آن بزم صفا

از دهر ندیده هیچ کس روی وفا
این قصه عیان است به نژد ظرفا

خاتمه این رساله، و فصل الخطابِ عجاله، به چهار مستزادِ عربی واقع شده، که یکم آن، فرموده خضر رو شناسان، و سیرابِ آب حیوان بیان، یعنی مولانا خضر بیگ لدنی نشان گشته؛ دوم را افسح و زرای رزین، ابلغ و کلای معارف نگین، مولانا احمد پاشا بن ولی الدین گفته، که بارها با قصاید و اشعار ترکی بسا مروارید شاهوار بسفته؛ اما سیوم آن مستزادها از تتبع عالم معلوم المقدار، مولانا محیی الدین بن نجار رقم کرده شده، که تلمیذ مولانا اسحاق اسکوبی است، که اشعار عاشقانه وی به نژد ظرفای روم، و به حضور ساده دلان (113b) این مرز و بوم، در کمال نزاکت [و] مرغوبی است. وقتی که مرا نیز تتبع آن سه مستزاد، به توقع تغلب زیاد، به عنایت خداداد دست داد، در آن زمان غیر از آنها مستزادی بر این منوال ندیدم، و هر چند که پرسیدم نرسیدم. فلاجرم منظومه این غمناک شکسته قلم، یعنی نظیره سلیقه این محزون پریشان رقم، مانند مهر چارم نورانی علم، در آن زمین سر بر افراخته، در مثابه چهار کتاب که خاتمه آنها به نسخ پیشین، نقش رنگین طراوت قرین، به وجهی باخته، که مجرّه ماه غرّاء، لوح نورانی خود را، ز رشک آن رسم دلفریب دلاراء، سوادِ مداد انداخته، و زهره زهری در گیسوی عنبر ساکنده، و سازِ طرب را از سر سوزش خود نواخته، نی نی چون قلم ناهید مشوش و منکسر می ساخته.

گه در عربی پیرو نظم حافظ
گاهی شده ام به پارسی چون حافظ
تعبان مطاسمی است کلکم به زمین
گویا ز فصاحت به دو گنج حافظ

تا که نگارخانه واردات، به دیوار چارم اختراعات مکمل ساختیم، و به حضور علمای روم، از سمت استفتای معلوم عرضه داشت بپرداختیم. بعد فصل الخطاب، و وصل السؤال (114a) الی الجواب، مستزاد دیگر، و نظم لطیف مرغوب تر هم بیافتم، و درج گهر را در این درج معتبر پیش از خاتمه بشتافتم، که پس از ترسیم مواد، همچو فقره مستزاد، زیاد عما یراد واقع شده، و لکن نقاد جواهر خیال، بر هر حال، ایراد آن نظم بی مثال را، از واجبات سیاق و سباق شمرده، یعنی مولانا اسحاق، به تلمیذ باهر الاستحقاق خود پیشوایی کرده، از آن سبب مولانا ابن النجار مسمار خامه به صفایح صحایف نامه بر زده بوده، نه آنکه به اساتذہ^{۲۴} سلف پیروی نموده. القصه عرضه داشت ما که به جناب اهالی رسیده، اکثر ایشان، به کلک زبان، چون خامه صحیح البیان، راست گویی گزیده؛ و زر مسکوک، و فضاء نا مسبوک را، به معیار نظم بدیع العیار کشیده. اما کسی که واقف صنایع معانی، و عارف بدایع عروض [و] بیانی نبوده، مآل کلام و کمال مآل ما^{۲۵} نفهمیده، محضا تقدّم سلف، در قریحه آن نا خلف، بهتر از تأخر خلف (114b) به صورتی ورزیده، و حجت کم فهمی خود را، قلم تنفیذ و امضا، از جهت الأقدم فالأقدم کشیده، با آنکه نکات معانی را عارفان خورده بینان نیکو می دانند، و تفاوت زر و سیمرا صرفیان بازار اذعان خوب می شناسند. اما صورت سؤال مشکل گشا، که با سمت استفتا، به اکابر علما و فضلا نوشته، این بود، بعد از این ز مخدرات مستزادات هم، مشاطه نوک قلم، برقع رقععه رقم خواهد گشود.

قَدْ اخْتَرَعَ الْمُؤَلَّى خَضْرَ بِيْغِ دَلِكِ الْمُسْتَزَادِ، وَ فَاقَ وَ تَفَوَّقَ عَلَى الْغَيْرِ بِهَذَا الْاِبْجَادِ^{۲۶}:

24 YN بالساتذہ: به اساتذہ

25 YN مال کمال و کلام ما بمال کلام و کمال مال ما

26 Hızır Bey'in (ö. 863/1459) bu müstezadı için bk. Taşköprüzâde, İsmâuddîn Ebu'l-hayr Ahmed, eş-Şakâiku'n-Nu'mâniyye (nşr. Ahmed Subhi Furat), İstanbul 1985, s. 93; Mecdî Mehmed Efendi, Hadâiku'ş-şakâik (nşr. Abdülkadir Özcan), İstanbul 1989, s. 113; Esrar Dede, Tezkire-i Şu'arâ-yı Mevleviyye (haz. İlhan Genç), Ankara 2000, s. 147-148. Şiirin metni eş-

[هزج: مفعول مفاعيل مفعولن مفعول فعولن]

يَا مَنْ مَلِكِ الْإِنْسِ بَلَطَفِ الْمَلَكَاتِ
حَرَكْتَ جُنُونِي بِفُنُونِ الْحَرَكَاتِ
الْعَارِضُ وَالْخَالُ^{٢٧} وَأَصْدَاغُكَ حَفَّتِ
وَالْجِنَّةُ كَيْفَ اخْتَجَبَتْ بِالشَّهَوَاتِ
إِنْ ضَاقَ عَلَى الْوُسْعِ^{٢٨} عِبَارَاتُ لِسَانِ
فِي الْقَلْبِ نِكَاةٌ كَتَبْتَ بِالْعِبْرَاتِ
قَدْ سَأَلَ عَلَيَّ بِأَبِكَ أَنْهَارَ دُمُوعِي
فَالرَّحْمُ عَلَى السَّنَائِلِ أَوْلَى الْحَسَنَاتِ
كَرَّرَ عِدَّةَ الْوَصْلِ وَصِبْهَا بِخِلَافِ
وَالصَّبُّ يُرَى لَدُنُّهُ فِي الْفَلَوَاتِ
لَوْ مَرَّ عَلَى تَرْبِي^{٢٩} مِنْ جِسْمِكَ ظِلُّ
حَيَّاكَ مِنَ الْقَبْرِ عِظَامِي وَرُقَاتِي
فِي خِطِّي^{٣٠} إِذْ أَنْقَلَ مَنْ فِيهِ مِثَالِي^{٣١}
مَنْ شَارِبُهُ الْخَضِرُ رَوَى فِي الظُّلُمَاتِ^{٣٢}

(115a)

ثُمَّ نَظَمَهَا الْمُؤَلَّى أَحْمَدُ پَاشَا بِنِ وَلِيِّ الدِّينِ، وَحَسَنَهَا بِالْبَلَاغَةِ فَوْقَ النَّحْسِينَ^{٣٦}:

يَا رَامِي قَلْبِي بِسِهَامِ اللَّحْظَاتِ
مَا زِلْتُ فِدَاءً لَكَ رُوحِي وَحَيَاتِي
نَمَّقْتُ إِلَيَّ بِأَبِكَ يَا فُرَّةَ عَيْنِي
أَشْهَدْتُ عَلَى الْوُجْدِ^{٣٧} مِدَادِي وَدَوَاتِي
جَلْبَابُ دُجَا صُدِّغِكَ قَدْ^{٣٨} أَصْبَحَ مِسْكَاً
قَدْ أَحْرَقَ فِي الصَّيْنِ قُلُوبَ الطَّيِّبَاتِ^{٣٩}

هَيْهَاتَ نَجَاتِي
مِنْ قَبْلِ مَمَاتِي
بِالْدُمُعِ كِتَاباً
سَلَّ مِنْ عِبْرَاتِي
بِأَطْبَيْ حَرِيمِي^{٤٥}
نَارُ الْحَسَرَاتِ^{٤٦}

Şakâiku'n-Nu'mâniyye (ŞN) ve Hadâiku's-şakâik (HŞ) ile karşılaştırılarak verilmiş ve farklar dipnotlarda gösterilmiştir.

27 *الخال* YN, HŞ : *الخالى* ŞN

28 *الواسع* YN, HŞ : *الواسع* ŞN

29 HŞ *تربى*; ŞN *ترى* : YN *تربى*

30 HŞ *حظى*; ŞN : YN *حظى*

31 HŞ, ŞN *مثال* : YN *مثالى*

32 HŞ *ظلمات*; YN *الظلمات*

33 HŞ, ŞN *لا عبرة* : YN *لا عبرة*

34 YN *يحكى نكبات*; HŞ, ŞN *تحكى نكباتى*

35 HŞ *حياتى*; ŞN : YN *حيات*

36 Ahmed Paşa'nın (ö. 902/1497) bu müstezâdının ilk on beyti için bk. Ahmed Paşa Divanı (haz. Ali Nihad Tarlan), İstanbul 1966, s. 357; Taşköprüzâde, eş-Şakâiku'n-Nu'mâniyye, s. 201; Mecdî Mehmed Efendi, Hadâiku's-şakâik, s. 219. Şiirin ilk on beytinin metni Ahmed Paşa Divanı (APD), eş-Şakâiku'n-Nu'mâniyye (ŞN) ve Hadâiku's-şakâik (HŞ) ile karşılaştırılarak verilmiş ve farklar dipnotlarda gösterilmiştir.

37 HŞ *الوجه*; APD *الخط*; ŞN : YN *الوجد*

38 HŞ, APD *مد* : ŞN, YN *قد*

39 HŞ *الطبيباتى*; APD, ŞN : YN *الطبيبات*

٤٠ كَمْ تُحْرِقُ أَحْشَايَ وَفِي فَيْكَ زُلَّالٌ
 يَحْكِي حَظِيرًا مَوْرَدَهُ مَاءَ حَيَاتِي
 مِنْ أَحْمَدٍ ٤١ فِي لَيْلَةٍ أَمْدَاغٍ مَلَّاحٍ ٤٢
 مِنْ نَسَمَتِهَا فَاحٍ بِمِسْكَ الدَّعَوَاتِ ٤٣
 يَا مَنْ خَلَقَ النَّاسَ عَلَى أَحْسَنِ دَاتٍ (115b)
 مَيَّزَتْ ذَوِي النُّطْقِ بِأَعْلَى الْمَلَكَاتِ ٤٤
 طَوْبِي لِنَفْسِي بَدَلَتْ أَنْفَسَ شَيْئِي
 فِي حُبِّكَ يَا مُعْطِي أَسْبَابِ نَجَاتٍ
 مَا كُنْتُ عَلَى أَمْرِكَ مِنْ عُمْرِي جِينًا
 أَسْرَفْتُ مَدَى الْعُمْرِ لِأَجْلِ الشَّهَوَاتِ
 مَنْ جَاءَ إِلَيَّ بِأَبْيَكِ بِالنُّوبِ الْهَي
 إِذْ تُسْقَطُ بِالْأَرْبِ كَأَوْرَاقِ نَبَاتِ
 ثُمَّ حَنَمَ النَّبْتُعَ الْحَقِيرُ الْمُعْتَرِفُ بِقَلَّةِ الْبِضَاعَةِ، وَفَصَدَّ صَنَائِعَ الْبِدِيعِيَّةِ حَتَّى الْبِرَاعَةِ:

يَا قَرَّةَ عَيْنِي أَنْسَيْتُمْ خِدْمَاتِي
 مِنْ عَيْنِكَ قَدْ أَسْقَطْنِي لِلْسَّقَطَاتِ
 مَا زِلْتُ غَرِيقًا لَكَ فِي بَحْرِ دُمُوعِي
 أَحْرَقْتِ فُؤَادِي بِضِرَامِ الْحَبِرَاتِ
 أَهْلًا بِكَ مَحِيًّا لِمَحْيَاكَ مُهَيَّا
 جَنَّتْ نَعِيمُ لَكَ نِعَمَ الْوَجَنَاتِ
 سَأَلْتُ مِنْ عَيْرَاتِ عَيْرَتِ سَائِلِ دُمُوعِي (116a)
 كَيْفَ أَنْعَمَسَتْ فِيهِ جُنُودُ الْعَمَرَاتِ
 سَهْلًا بِمُغْيِرَاتِكَ يَا خَيْلَ بَرِيدِ
 مَنْ نَادَى سَلْمَى حَبْرًا ٥٠ هَلْ بِكَ آتٍ
 يَا وَحْشَ عَزَالِي لَكَ لَا فُخْرَ بِمِسْكَ
 ظَبْيِي خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْمِسْكَ بِدَاتٍ
 مَا رَغَبْنِي الْعَشِيقُ عَلَى قَصْرِ خَيْالِ
 إِلَّا لَوْصَالِ كَجَنَابِ الْغُرْفَاتِ
 دَا كُنْتُ بِصَيْرِ الْمَحْيَاكَ فَأَبْيَا
 فِي فَصْلِ رَبِيعٍ مَطَرٌ بِالْفَطْرَاتِ
 الْعُمْرُ كَنَفْدٍ وَتِلَالِيهِ فَلُوسُ
 لَا كَيْسَ مَنْ أَسْرَفَ مِنْ كَيْسِ حَيَاتِ

45 YN حريم; ŞN, APD حريم; HŞ حريمى

46 YN لِحسرات; APD الحسراتى; HŞ, ŞN الحسرات

40 ŞN لم; HŞ, APD YN كم

41 HŞ/ŞN: YN, APD, ŞN: احمد

42 YN سلاح; HŞ, ŞN, APD ملاح

43 APD الدعواتى; HŞ, ŞN, YN الدعوات

44 YN الملكات: الملكات

47 APD الظلماتى; HŞ, ŞN, YN الظلمات

48 HŞ, ŞN, APD كلمات: YN كلمتى

49 APD الغدواتى; HŞ, ŞN, YN الغدوات

50 YN خير: خيرا

(116b) فِي فَيْكَ بَدَتْ عَيْنُ زُلَالِ الْحَيَوَانِ
كَالْخَضِرِ تَعَدَّى رَعْدًا كُلَّ عَدَاتِ
صَارَتْ مَدَدَ الْعَمِّ مَدَى الدَّهْرِ مِدَادِي
قَلْبِي شَرِبَ الشَّرْبَةَ مِنْ كَأْسِ ذَوَاتِ
جَانُوهُ عَرَاتًا وَيَعُودُونَ بِأَكْفَانِ
مِنْ دَهْرٍ ذَبَى عَجَبٌ لِلشُّكُوتِ
لَا عَالِي مِسْكَ بِي بَلْ غَالِيهِ مِسْكَ
بِالذَّمْعَةِ خُمِرَتْ تُرَابُ الْعَبَاتِ

وَ هَذِهِ الَّتِي نَظَمَهَا الْمُؤَلَّى إِسْحَاقُ، وَ وَجَدْتُهَا بَعْدَ اسْتِنْفَاءِ مَرَاتِبِ الْإِسْتِحْقَاقِ، مِنْ أَكَارِمِ مَوَالِي الْأَفَاقِ:

عِنْدَ الْكُرْبَاتِ
مِنْ مَاءِ فُرَاتِ
أَعْصَى لَكَ أَمْرًا
فَوْقَ الدَّرَجَاتِ
إِذْ لَسْتَ بِشَيْءِ
شَاءَةِ الْحَسَنَاتِ
إِغْفِرْ وَ تَرَحَّمْ
فِي كُلِّ عَدَاتِ
وَدَعَتْ وَجُودِي
جَيْنَ السُّكْرَاتِ
لَكِنْ يَتَعَلَّمِي
مِنْ قَبْلِ مَمَاتِ
لَا يُدْرِكُ^{٥١} نَفْسَهُ
مَنْ كَلَّ جِهَاتِ
حَاشَاهُ وَ كَلًّا
فِي وَقْتِ صَلَاتِ
يُقْضَى بِكِتَابِكَ
مَا وَقْتُ سُبَاتِ
لَا رَبِّيَّةَ فِيهِ
يَوْمَ الْعَرَصَاتِ
مِنْ نَفْسِكَ إِسْحَاقُ^{٥٢}
تَحَبَّتِ الدَّرَكَاتِ

(117a) يَا مُؤَنِّسَ مَنْ يَذْكُرُهُ فِي الْخَلَوَاتِ
أَسْقَيْتَ فَارُوقِيَتْ ظَمَاءَ الْفُلُوبِ
مَا كُنْتُ مُطِيعًا لَكَ لَكِنْ مَسْرُورًا
أَمَسَيْتَ دُخُولِي ظَلَمَاتِ النُّكْبَاتِ
تُبَا لَكَ مَا شَانِكَ يَا رَاعِي نَفْسِي
أَبْصَرْتُ وَ قَدْ تَأْكُلُ ذُبُّ الشَّهَوَاتِ
لَا تَعْضُ عَلَيَّ بَعْدَابِ هُوَ حَقِّي
أَدْعُوكَ إِلَهِي بِخُلُوصِ الدَّعَوَاتِ
أَنْشَأْتُ بِمَحْضِ الْكِرَمِ نَمَّ إِذَا مَا
لَا تُلْقِ عَلَيَّ نَفْسِي تِلْكَ الْحَسَرَاتِ
مَا يَنْظُرُ عَيْنَايَ إِلَيَّ صُنْعِكَ طَوْعًا
رَبِّي أَرِنِي الْحَقِّ أَقْدَمَ مُحَيَّاتِ
طُوبَى لِمَنْ اسْتَعْرَقَ فِي حُبِّكَ حَتَّى
قَدْ يَجْذِبُهُ الْعُشْقُ بِحَبْلِ الْجَذَبَاتِ
مَا أَقْطَعُ مِنْ رَحْمَتِكَ الْجَمَّ رَجَائِي
مَا دَامَ أَصْلَى لِصَلْوَةِ الصَّلَوَاتِ
أَرْسَلْتُ إِلَيَّ كَافَّةَ الْخُلُقِ رَسُولًا
إِذْ قَالَ لَهُمْ مَا يَوْمَانِ الْعَقْفَلَاتِ
مَوْلَاكَ وَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى النَّقْلَيْنِ
يَسْتَشْفَعُ مِنْ حَضْرَتِهِ كُلُّ عُصَاتِ
لَا تُوجَدُ نَفْسٌ خُلِقَتْ أَسْوَأَ حَالًا
سُحْقًا لَكَ أَدْرَكْتَ بِتِلْكَ الْهَيَّوَاتِ

وَ هَذِهِ صُورَةٌ^{٥٣} الْإِسْتِنْفَاءِ مِنْ صَنَائِدِ أَمَاجِدِ الرُّومِ، حَتَّى يَنْبَيِّنَ مَقَادِيرَ النَّظْمِ الْمَعْلُومِ، بِانْتِظَامِ امْتِصَاهِمِ
اللطيفة بهذا المرسوم، سواءً كان بطريق المنثور و المنظوم:
تَحْمُذُكَ يَا مَنْ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ^{٥٤}، وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ^{٥٥}، وَ لَهُ الْحُكْمُ فِي كَثِيرٍ وَ قَلِيلٍ؛ وَ
نَشْكُرُكَ يَا مَنْ كَرَّمَ بَنِي آدَمَ وَ فَضَّلَهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَهُ تَفْضِيلًا^{٥٦}، وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ^{٥٧}، قَدْ

51 YN لا يدرکه: لا يدرك

52 YN سحاق: اسحاق

53 YN الصورة: صورة

54 Kur'ân, 33/4.

55 Kur'ân, 5/1.

56 Krş. Kur'ân, 17/70.

57 Kur'ân, 13/8.

أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا^{٥٨}، خَلَقَ سِنْعَ سَمَوَاتٍ (117b) طِبَاقًا^{٥٩}، وَ جَعَلَ الْأَرْضِينَ طَبَقَاتٍ، وَ رَفَعَ عِبَادَهُ بَعْضُهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ^{٦٠}، إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^{٦١}، بِيَدِهِ الْفَضْلُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ^{٦٢}. حُصِّنَ بِالذِّكْرِ مَنْ تَبَيَّنَهُمْ مَنْ فَازَ بِوَفَاقٍ وَ فَاقَ وَ اسْتَهَرَ فِي الْأَفَاقِ بِعِلْمِهِ كَالشَّمْسِ الْأَشْرَاقِ، وَ أَبْرَأَ طِبَاعَ حُثَالَةَ الْأَنَامِ مِنْ عَوَارِضِ الْجَهَالَةِ وَ أَفَاقٍ. وَ صَلَّى^{٦٣} عَلَى رَسُولِكَ مُحَمَّدٍ الَّذِي أَيْدَى بِأَيْدِي الشَّرَافِ وَ الْأَحْكَامِ، وَ عَلَى إِلِهِ الَّذِينَ دَرَجُوا مَدَارِجَ ذُرَى الْمَرَاتِبِ الرَّائِبَةِ وَ أَعْلَى الْمَقَامِ. بَعْدَ الْحَمْدِ وَ الصَّلَاةِ الْمُعْتَادَةِ، تُسْتَفْتَى مِنْ كُلِّ نَحْرِيرٍ مِنَ الْعُلَمَاءِ السَّادَةِ، سَرَى سِرَاةَ أَهْلِ الْمَجْدِ وَ السَّعَادَةِ، مَاجِدِ أَمَاجِدِ^{٦٤} ذَوَى الْجِدِّ وَ الْإِفَادَةِ، سَيِّدِ الْقَوْمِ سَنَدًا وَ سَائِدِهِ، صَدْرِ الْمَجَالِسِ مَسْنَدًا [و سَائِدِهِ]؟ دَافِعِ ظِلَالِ الرَّيْبِ وَ الصَّلَالِ عَنِ أَرْبَابِ الرَّيْبِ بِحَلِّ إِشْكَالِ الْأَشْكَالِ، رَافِعِ الْقِنَاعِ بِأَيْدِي النَّحْقِيقِ وَ النَّدْقِيقِ وَ الْإِفْضَالِ، عَنِ مَخْدَرَاتِ الْمَسَائِلِ وَ أَبْكَارِ الْأَقْوَالِ، دَوْحَةِ بُسْتَانَ الْمَعَارِفِ بِأَقْفَانِ الْقُنُونِ وَ أَعْصَانِ الْعُلُومِ (118a) لَوْحَةِ دِيْوَانِ الْعَارِفِ فِي سَوَادِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ وَ الرُّومِ الْأَرِجِيِّ الَّذِي يَزْنُحُ عَلَيْهِ بِرِيَّاحِ الْمَكَارِمِ مِنَ الصَّبَا كَتَسِيمِ الصُّبْحِ وَ نُسَخَةِ الصَّبَا الْوُدْعَى^{٦٥} الَّذِي أَخَذَ بِضَمِيرِهِ الْمُتْبِيرِ فِي الْأَرْجَا مِضْمَارِ السَّبْقِ مِنْ مِصَاقِعِ الْبُلْعَا حَتَّى قَرَعَتْ الذَّهْرُ مَسَامِعَ الْأَكْوَانِ لِمُقَارَعَةٍ دَاتِهِ مِنْ تَصَارِيفِ الزَّمَانِ وَ افْتَحَرَتْ الذَّرَّةُ فِي ظُلْمَةِ قَعْرِ بَحْرِ الْعُمَانِ بِصَدْفِ دَوَاتِهِ [المصادخة]؟ بِمَاءِ الْحَيَوَانِ وَ بَيَانِ قَلْمِهِ كَالْبَيَانِ فِي رِيَّاضِ الرِّيَاضِيَّةِ وَ أَبَانَ كَلَّا بَلَّ رَانَ عَلَيْهِ وَ صَفَّ شَانِهِ الرِّيَّانِ وَ اسْتَوَلَى بِلِوَاءِ الْوَلَاءِ عَمَانِ الرَّيَاعَةِ [و و رِعَ بِالْوَرَعِ كَمَا يَرِعُ بِسَيْفِ الْبِرَاعَةِ]؟ خَلَّالِ الْمُعْضِلَاتِ بِجَمَالِ الْجَلَالِ لَا بِجَلَالِ الْجَمَالِ كَشَافِ الْمُشْكَلَاتِ عَلَى وَجْهِ الْكِرَامَةِ وَ الْكَمَالِ خَلْفًا لِأَبِي السُّعُودِ^{٦٦} الَّذِي صَارَ خَلْفًا مِنْ ابْنِ الْكَمَالِ مَا قَوْلَكُمْ بِالرَّأْيِ السَّدَادِ فِي أَرْبَعَةٍ مِنَ الْمُسْتَزَادِ الَّتِي نَظَّمَ أَوْلَاهَا الْمُؤَلَّى خَضِرَ بِيكِ الْمَغْفُورِ كَنَظْمِ اللُّوْلُو الْمُنْتَوِرِ كَأَنَّهُ بَلَّغَ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ وَ شَرِبَ مَعَ الْخَضِرِ مَاءَ الْحَيَاتِ مِنَ الْعَيْنِ ثُمَّ تَبِعَهُ بِالْبَيْعِ وَ اقْتَدَى^{٦٧} إِلَيْهِ وَ اتَّعَبَ طَبْعَهُ بِالرَّغَبِ حِينَ عَتَبَ عَلَيْهِ الْمُؤَلَّى أَحْمَدُ پَاشَا (118b) وَ أَنْشَدَهَا كَانَ سَطُورُهُ جُنْدَ الْخَيَالَاتِ فَارْشَدَهَا حَتَّى نَالَ مَا نَالَهُ بِمِثَالِهِ وَ خَطَرَ مَا خَطَرَ بِبَالِهِ بَدَا فَارْسَا فِي أَوْدِيَةِ الْخَيَالِ وَ الْقَلَمُ صَارَ كَرْمَحَةَ الْخَطَارِ وَ هُوَ خَيَالٌ ثُمَّ أَرْدَفَ رَدِيفَهُ عَلَيْهِ وَ نَالَ كُلَّ الْمَيْلِ إِلَيْهِ الْمُؤَلَّى مَحَى الدِّينِ بِنِ النَّجَارِ صَارَتِ الْبِرَاعَةُ فِي يَدِهِ عَلَى هَيْئَةِ الْمَسْمَارِ بِنَاءً عَلَى ذَلِكَ بِنَا آيَاتًا عِيدَةً كِتَابًا إِنْشَاءً عَلَى الْمَاءِ قِيَابًا غَيْرَ مَدِيدَةٍ حَتَّى ظَهَرَتْ كَحَيَاتٍ بِالْخَلِيبِ عَلَى الرَّعِيدَةِ حَقًّا أَصَابُوا فِي الْإِنْشَادِ وَ أَنْابُوا مِنْ بَيْنِهِمْ بِالرِّشَادِ جَزَاهُمْ اللَّهُ بِالْحِنَّةِ جَزَاءً^{٦٨} مَوْفُورًا فَأَوْلَيْكَ كَانَ سَعِيهِمْ مَشْهُورًا^{٦٩} ثُمَّ مَضَتْ بُرْهَةٌ مِنَ الزَّمَانِ وَ اسْتَعْلَتِ الْأَحْدَاثُ بِقُنُونِ الْحَدَثَانِ حَتَّى صَارَتِ الْمَعْرِفَةُ كَلْعَبِ الصَّبِيَّانِ فَكُلُّ مَنْ سَمِعَ أَصْوَاتَ مَلْلِهِمْ فِي الْمَلُوانِ قَالُوا فِي حَقِّهِمْ صَوْتُ الدَّبِكِ بِغَيْرِ أَوَانٍ فَيَا عَجَبًا مِنْ صَلَافَةِ سِلْسِلَتِهِمْ [إِيَان]؟ عِنْدَ صَنَائِدِ [الابان]؟ كَوْعَةِ الدَّنَابِ عَلَى الْفُحُولِ الشُّجْعَانِ وَ فِي رَعْمِهِمْ قَيْبَةُ^{٧٠} الْأَسْوَدِ السُّودَانِ (119a) أَوْ

58 Kur'ân, 65/12.

59 Kur'ân, 67/3, 71/15.

60 Krş. Kur'ân, 6/165, 43/32.

61 Kur'ân, 2/115. Ayrıca bk. Kur'ân, 2/247, 2/261, 2/268, 3/73, 5/54, 24/32.

62 Kur'ân, 57/29, 57/21, 3/73, 62/4.

63 YN صلى :صل

64 YN ماجد :اماجد

65 YN اللوزعى :اللوزعى

66 YN لابي السعود :لابي السعود

67 YN اقتندا :اقتدى

68 YN جزاعة :جزاء

69 Kur'ân, 17/19.

70 YN قيقبة :قيقبة

كَهَيْهَتِهِ السَّبَّاحِ فِي الْعَرَبِيَّةِ لَوَاهِ الْعَرَبِيَّانِ وَ قُلْتُ فِي صَيِّتِهِمْ لِبَعْضِ ثِقَاتِ الْخَلَّانِ دَعْدَعَةً لِمَعْمُومِينَ فِي الْخُسْرَانِ أَوْ دَعْدَعَةَ الْأَغْنَامِ فِي رَعَى رِعَاةِ الشُّبَّانِ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ ٧١ سِرًّا وَ جِهَارًا فَتَنَبَّرَ ٧٢ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّرُوا مِنَّا ٧٣ وَ الْحَالُ إِنَّهُمْ يَدْعُونَ الْفَصَاحَةَ كَسَحْبَانَ وَ لَا يَمَيِّزُونَ سَلَسِلَ الْعَصِيَّانِ عَنِ قَلَائِدِ الْقَصِيَّانِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٧٤ وَ يُشَاعِرُونَ بِأَمْتَالِهِمْ وَ لَكِنَّ لَا يَشْعُرُونَ ٧٥ بَلْ هُمْ فِي شَكِّ يَلْعَبُونَ ٧٦ فَارْتَبَتْ صَارَ صَارَ مَا صَارَ وَ عَارَ الْعِيَارَ عَنِ عَوْرٍ وَ عَارَ فَيَا حَسْرَتًا عَلَى الْأَخْبَارِ الْأَخْبَارِ لِإِمَانِهِمْ بِسُيُوفِ الدَّمَارِ وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ هَذَا الْفِرْقِ وَ لَا عَارَ مِمَّنْ عَدَرَ وَ عَارَ وَ كُنْتُ فِي بَيْدَاءِ الْخِيَالِ وَ زِمَامِ خَيْلِي [مرخباة]؟ وَ أَطْلُبُ شِرَاءَ يُوسُفَ الْكَمَالِ بِضَاعَةِ الْمُرْجَاةِ فَحَسِبْتُ قَدْرِي كَانَ كَأَسْمَى فِي الْمَعَالِي وَ ظَنَنْتُ ظَنَّ السُّوءِ لِصِنْفِ الْأَهَالِي وَ أَرَدْتُ أَنْ أَخْلَصَ نَفْسِي بِالتَّخْلِصِ مَعَ لَفْظِ عَالِي فَأَمَّا هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ مِنْ دِيَارِي وَ شِعَارِي أَيْنَ دَوَابِي السَّلَفِ وَ أَيْنَ أَشْعَارِي وَ لَا أَبَالِي لِأَنَّهُ ٧٧ الْآنَ قَدْ خَطَرَ بِبَالِي كَانَتْ الْجَرَائِدُ مُحْفُوفَةً (119b) بِصُفُوفِ صُفُوفِ أَقْوَالِي وَ مَبَادِيئِ النَّظْمِ مَمْلُوءَةً بِخُبُولِ فِكْرِي وَ خَيَالِي فَتَطْمَنَّتْ سِمَطُ الْمُسْتَرَادِ وَ سَوَدَتْهَا بِالْمَدَادِ وَ زِدْتُ عَلَيْهَا عَنِ الْقَدْرِ الْمُعْتَادِ كَالْفَقْرَةِ الزَّائِدَةِ عَلَى الْمُسْتَرَادِ مَعَ زَعْمِي الرَّجْحَانِ الْكَثِيرِ كَأَنِّي كَمَلْتُهَا بِرِعَايَةِ مُرَاعَاةِ النَّظِيرِ وَ عَاقِبَتِي الدَّهْرُ بِالتَّأَخُّرِ فِي الْمَقْدُورِ وَ لِأَجْلِهِ صَارَ عُدْرِي عِنْدَ الْأَجَلَةِ مَعْدُورًا وَ أَنَا مَعْدُورٌ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَ اللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ٧٨ فَلَا جَرَمَ نَقُولُ مُسْتَفْتِينَ الْمَوَالِي فِي الْوَرَى أَفْتُونًا بِالْإِفَادَاتِ الْعُلْيَا هَلِ الْمُسْتَرَادُ الْأُولَى أَوْ لَا أَمِ الثَّانِيَةُ أَعْلَى أَمِ الثَّلَاثَةُ أَبْهَى أَمْ الْأُخْرَى لِلنَّفُوقِ أَحْرَى بَيَّنُّوا لَنَا مِنْ كُلِّ جَوْهَرٍ وَ عَرَضَ بِحَقِّ كَلَامِ اللَّهِ الْعَزِيزِ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ ٧٩ وَ عَيَّنُوا مَرَاتِبَهُمْ عَلَى قَدْرِ كَلَامِهِمْ بِبِنُوءِ نَبِيِّهِمُ الْعَرَبِيِّ وَ هَمَامِهِمْ أَيْدِكُمْ اللَّهُ مُجَوِّرِينَ بِالشَّرْعِ الْمُبِينِ بِحُرْمَةِ جِبْرِيلِ النَّازِلِ عَلَى مُحَمَّدٍ الْأَمِينِ.

الْجَوَابُ الْمُسْتَطَابُ: الْأَفْضَلُ لِلْمُتَقَدِّمِ ٨٠ مِنْ حَيْثُ أَوْجَدَهُ وَ الْأَشْعَرِيَّةُ لِلْعَاقِبِ مِنْ حَيْثُ أَنْشَدَهُ وَ أَمَّا الْأَفْضَلِيَّةُ لِلْمُتَأَخَّرِ الْأَكْمَلِ مِنْ حَيْثُ كَمَلَهُ وَ حَسَنَهُ (120a) وَ أَرَشَدَهُ حَتَّى فَبَقَ فِي الْأَفَاقِ عَلَى كُلِّ مَنْ نَظَّمَهُ وَ أَرَصَدَهُ قَدْ عَلَا عَلَى الْعُلَى مَقَالَهُ بِكَيْفِيكَ جَوَابٌ ٨١ سُؤَالِهِ.
كَتَبَهُ الْحَقِيرُ زَكْرِيَّا الْمَقْتَبِيُّ:

[هزج: مفعول مفاعيل مفاعيل فعولن]

أَلَوَّلُ أَوْلَى بَدَدَتِ الثَّانِيَّةُ أَصْفَى
لِلرَّابِعِ فِي الرُّثْبِيَّةِ لِأَخَامِسَ أَصْلًا
نَهْرٌ وَ زَلَالٌ وَ سَرَابٌ وَ شَرَابٌ
قَدْ صَارَ مِنَ النَّهْرِ زَلَالٌ هُوَ أَوْلَى
لَا دَوْقَ لِمَنْ عَاشَرَ مِنْ سَيْرِ سَرَابٍ
وَ الْخَمْرُ بِكَيْفِيَّتِهِ الْجَمَّةُ أَحْلَى

نَمَقَهُ الْفَقِيرُ شَيْخُ عَبْدِ الْقَادِرِ الْمُنِيدِ:

71 Kur'ân, 9/30. Ayrıca bk. Kur'ân, 63/4.

72 YN نفا: فتنبراً

73 Kur'ân, 2/167.

74 Kur'ân, 6/37. Ayrıca bk. Kur'ân, 7/131, 8/34, 10/55, 28/13, 28/57, 39/49, 44/39, 52/47.

75 Kur'ân, 2/12.

76 Kur'ân, 44/9.

77 YN لانه: لانه

78 Kur'ân, 22/41.

79 Kur'ân, 24/40.

80 YN المتقدم: للمتقدم

81 YN جوابه: جواب

الْأَوَّلُ مِنَ الْأَعْظَمِ الْمَشْغُولِينَ وَالثَّانِي مِنَ الْأَفَاخِمِ الْمَعْرُوفِينَ وَالثَّلَاثُ مِنَ الْعُلَمَاءِ الْمَعْلُومِينَ وَ أَمَّا الرَّابِعُ مِنْ أَجْلِةِ الْمُتْرُوكِينَ الْمَعْمُومِينَ. وَ لِهَذَا أَظْهَرَ الْفَرْقَ لِلْفَرْقِ بِشَرْفِهِ الْمُسْتَبِينَ. لِنَامِقِهِ الْحَقِيرِ الشَّهِيرِ بِمُثَلًّا:

[متقارب: فعولن فعولن فعولن فعولن]

بُيُوتُ لَهَا فُسْحَةٌ بِفَصَّاحَةٍ
كَبِيَّتْ عَلَتْ مِنْ عُمُودِ يَزَاعَةٍ
فَلَا بَأْسَ مِنْ تَقَدُّمِ تُبَانٍ وَأَوَّلِ
وَاللِّشَاعِرِ الْأَخْرَى شِعَارُ بَرَاغَةٍ
وَإِيَّاكَ تَرْجِيحُ تَنْظُمِ مُؤَخَّرِ
لَهُ الْقَدْرُ وَالْإِعْتِلَاءُ بِبِضَاعَةٍ

كَتَبَهُ أَحَقَرُ عِبَادِ اللَّهِ مِصْطَفَى بْنِ لَطْفِ اللَّهِ:

مَا نَظَّمَهُ الْأَوَّلُ مُحَنَّرٌ عَ وَ مَا رَقَمَهُ الثَّانِي لِصَنَائِعِ الْبَدَائِعِ مَجْمَعٌ وَ أَمَّا كَلَامُ الثَّلَاثِ مِنْ جِهَةِ الْمُنَاجَاتِ أَحْسَنٌ وَ أَنْفَعُ كَمَا النَّظْمُ الرَّابِعُ فَصِيحٌ وَ بَلِيغٌ مُصَنِّعٌ.

كَتَبَهُ الْحَقِيرُ سَيِّدِ مِصْطَفَى بْنِ سَيِّدِ حَسَنِ الشَّهِيرِ بِجَنَابِي:

[هزج: مفعول مفاعيل مفاعيل فعولن]

وَ الْأَوَّلُ كَالْخَضِرِ وَ ثَانِيهِ كَمُوسَى (120b)
وَ الرَّابِعُ كَالْبَحْرِ كَمَا الثَّلَاثُ كَأَمَّا

لِلْأَقْدَمِ فَضْلٌ وَ لَهُ الْعَاقِبُ أَفْضَلُ
وَ الْأَخِرُ فِي الْحَجَّةِ بَحْرٌ يَتَلَأَلُ

نَارٌ وَ هَوَاءٌ وَ مِيَاهٌ وَ تُرَابٌ
بِالْوَضْعِ وَ بِالْعُكْسِ بَدَا الْقَدْرُ مَالًا

سَوَدْتُ جَوَابًا لَكَ رَمَزًا بِعَنَاصِرِ
فِي الْخَلْقَةِ لَا لَوْنَ عَلَى صِبْغَةٍ سَوْدًا

إِنْ كُنْتَ بِنَا تَسْئَلُ مِنْ كُلِّ جِهَاتِ
بُشْرَى لَكَ عَالِي يُعْلَوُّ هُوَ أَعْلَى

تذليل: بعد از تکمیل ربیع المنظوم، و انضمام خاتمه نزاکت رسوم، طبع بی‌نماک،^{۸۲} همچون (...؟)

چالاک، در راه بلاغت و گفتار، به قصیده‌ای که چون عسیده‌ای شکر بار بوده، از نهان‌خانه‌^{۸۳}

خیال و افکار، به معاونت کلب فصاحت‌نگار می‌نموده، که اکثر افاضل شعرای اعجام،^{۸۴} و اکابر

نکته‌سنجان جواهر کلام، در آن قصیده یکایک نوشته و ستوده، و خود فروشی امرای کلام که در نزد

عروضیان از چار ارکان نظم و ادا شمرده، و سخنوران اسلاف فصحاء، به پاکیزه‌گویان اخلاف بلغا،

بر وجه افاده و افهام می‌سپرده. فلا جرم آن قاعده پیشین، در این منظومه گزین، از این کمینه

غمگین، به طریقی واقع شده، که مقصود ما اصلاً (120a*) مدایح بزرگان متقدمین گذشته، و فرعاً

ترجمه احوال کمترین می‌نوشته. و لهذا ایراد آن قصیده در اینجا مناسب و شایسته آید، تا که بهار

ربیع المنظوم، به شکوفه‌زار خیالات و رسوم، به آخر رسد و انجامد.

82 YN بیهماک: بی‌نماک

83 YN نهانخانه: نهان‌خانه

84 YN عجم: اعجام

قصیدهء بلیغہء ستایش بیان، مشتمل مدایح شعرای بلغای روشناسان گفته^{۸۵}:
[مجنت: مفاعن فعلائن مفاعن فعلا]

ز من شنو که منم گوش و چشم کون و مکان
دمیده چون گل و نرگس به هر زمین و زمان
چراغ لیلہء زلفی اسیر زلف دو تا
فروغ نور ضیا زنده شمع شعله فشان
منم سلالہء قدسی نوالہ در بن یم
دمادم از کف غواص فیض طعمہ ستان
مرا نگر ز کهن خرمن سپهر منم
به جسم زرد چو داس ہلال و کاهکشان
فتد بہ قوس قزح لرزہ زور بازویم
دمی کہ قبضہ بگرداند از کمان گمان
گہی بہ طرف کرم همچو میم گہ بہ ہم
دمی بہ فکر میانم دمی بہ ذکر دہان
بتان لخلخہ گویان سامری صفت اند
بہ باغ انجمن لالہ ہای پردگیان
ز تفت و تاب ستمہا چرا نیچم روی
صبح و شام فلک پر شرارہ آتشدان
ز جور دور بہ جان آدم^{۸۶} نہ جای سخن
زبان بریدہ بہ شمشیر تیز طعنہ زنان
شراب جام طمع آبروی ما چو بریخت
کجاست میکدہ ہان ای بزرگ مصطبہ ہان
کہ بشنود کہ شناسد نوای بلبل دل
ہوس ملازم نا کس ہوا قرین ہوان
ز بخت تیرہ من و خصم و خلق در تک و پوی
شبان و همچو غنم نا غنودہ گرگ و شبان
کجاست دل کہ نشد لخت لخت زال فلک
نشد بری بہ چنین لختش از غریو و شمان

(120b*)

⁸⁵ Kasidenin başlığı mahiyetinde olan bu cümle yazma nüshada *قصیدهء بلیغہء ستایش جان مشتمل* şeklinde olup, müellif nüshasındaki şekli İbnülemin Mahmud Kemal'den naklen yukarıya alınmıştır (bkz. İbnülemin Mahmud Kemal, s. 55).

⁸⁶ YN: آمدیم: آدم

به طرز و لهجه منم همزبانِ فردوسی (121a)

چه سود سوخت مرا نارِ جورِ دوزخیان

عجب فصیح فرید آمد او به وقتِ طرید
که کرده ضبط دو یکران به قوتِ یکران

دمی که دست نهد بر عکازه قلمش
ز دست بیژن و رستم فتد خدنگ و سنان

به پهن دشت خیال آن چه طرفه خیال است
کشیده ترس زبانش دلِ کهان و مهان

زمین نظم چنان پهلوان چست ندید
به وقت جلوه کنان بی قرینه از میدان

چهار تن به علو مراتب اند بزرگ
ز روی نکته به بیت القصیده چار ارکان

یگانه شیخ نظامی و خسرو دهلوی
ستوده سعدی و جامی خدایگان جهان

گر انوری و کمال از کمال اسماعیل
گر آذری⁸⁷ و امیدوی و خواجهی کرمان

سخنوران عزیزان عالم اند همه
چراغ روشنشان نوربخشِ مرده دلان (121b)

سخن که گشته چو نعمت به مطبخ گیتی
و را ز گفتهء حافظ بود نمک ریزان

از آن سبب به ادب اولیای نعمتِ عشق
بگفته است نمکدان ماست آن دیوان

سپاس و شکر ز بهر نواله ایزد را
که کرده اند به دیوان حافظم همخوان

به نزد⁸⁸ بنده چه سلمان چه کاتبی چه ظهیر
مثالِ مشق نویسان و چند تر زده خوان

بگفتم از ره غدر و بگویم از سر صدق
سه فیلسوفِ خردمند بوده حکمتدان

باند رتبه هنرور قصیده گویان اند
به نازکی شده ایشان فزون تر از دگران

YN ازری: آذری 87

YN بنزده: به نزد 88

صریرِ کلکِ بیانم شنو که نشنیدی
 چنین فصیح جهان ترجمان چرب زبان
 علو قدر مرا بوم سفله کی فهمد
 که باز بنده کند برتر از هما طیران
 منم یگانهء ثالث دو افضل الدین را
 در این سرای سپنج ستوده چار ارکان (122a)
 یکی هنرور و منشی نامور و صاف
 دگر قلمرو نظم و سلیقه را خاقان
 که اوست شاعر و استاد دهر خاقانی
 شدی ز نام بلندش نشان هر دیوان
 سخنوری که نمی زاد مادر گیتی
 چنان یگانه ز فرز انگان نادره دان
 دو خسرو اند نمایان به چرخ فضل و هنر
 یکی چو مهر درخشان دگر مه تابان
 بر آسمان معارف غلط کنم نی نی
 دو پیکر اند فروزان دو فرق دمعان
 در آن سپهر خرد همچو نجم گیسودار
 منم به کوبه رخسارنده کوبی ذی شان
 هزار سال بیاید گذشت تا بدمد
 چو من ستارهء علوی به عالم امکان
 درخش شمس و قمر ممکن است در شب و روز
 ولی محال نماید طلوع نجم چنان (122b)
 دگر بگردد اگر سالها فلک به نجوم
 نمی شود بشرف همچو باقرین قران
 کسان شهر به غفلت به خواب نوشین اند
 منم چو نجم شباهنگ در سحر رخشان
 ز راه راست ندانند و هم نبینند
 طریق و بدرقه موجود و گمراهان ایشان
 چه بد نژاد پزادی فلک چه پیرزی
 برابر است ترا شیرخوار و شیر ژیان
 ترا نه مرد فرهم سزد نه با فرهنج
 دهی به خدمت کالیوه فیلسوف جهان
 خرد که کیسه بُر جیب خواجه فیض است
 گهی بود ز دغل بازیت تهی همیان

به نَزْدِ تَسْتِ مَسَاوِي نَسِيحِ وَ مَرْدِ نَسِيلِ
 كَشِيْدِهٖ عَقْلِ تَرَا بِهٖ ز صَدِّ كَشَادِهٖ دَلَانِ
 نِهٖ تَاچِ پُوشِ ز تِيهَوِ سِرِّ اَمَدِ وَ مَمْتَازِ
 نِهٖ كَنگَرَانِ بِهٖ سِرِّ بَوْمِ مِي كَنَدِ طِيْرَانِ
 (123a) بَه پِيْشِ تَسْتِ اِرْسَطُو چَو اِبْلَهٖ (...؟)
 خَجَلِ ز جَنْبِشِ تَو بَخْرَدَانِ لَقْمَانِ سَانِ
 وَ رَا تَو هَمچُو سِپِنْدَانِ خَرْدِ مِي نِگَرِي
 پَر اَز گِهَرِ رَسَدِ اَز چِيْنِهٖ دَانِ بِهٖ اَخْرِ دَانِ
 كَجَا بُوْدِ بَه ز جَاچِ دَرَسْتِ نِيْرَبَخْتِ
 رِهَانِدَمِ ز چَنْبِيْنِ سَنگَلَاخِ بِي پَايَانِ
 دِهْنِ بِيْنَدِ تَو عَالِي كِه خُوْدِ فَرْوَشِي چَنْدِ
 تَوِيِي سَخْنُوْرِ پَنْجَاهِ گَنْجِ چَارِ اَرْكَنْ
 مَشُو مَلُوْلِ اگَر رُوْمِيَانِ نَدَانَنْدَتِ
 كِه قَدْرِ مَرْدَمِ دَانَا زَمَانِ بَدَانْدِ دَانِ
 خَمُوْشِ وَ خَتْمِ سَخْنِ كَنْ دِگَرِ مَجْنِبَانِ لَبِ
 بَه صَوْلَجَانِ زَبَانِ گُوِي گَفْتِ گُوِي مَرَانِ

BİBLİYOGRAFYA

- Kur'ân-ı Kerîm ve Açıklamalı Meâlî* (haz. Komisyon), Ankara 1993.
 Abdullah Cevdet, *Rubâiyyât-ı Hayyâm ve Türkçeye Tercümeleri*, İstanbul 1926.
 Âlî, Gelibolulu Mustafa, *Rebîu'l-manzûm*, Süleymaniye Kütüphanesi Kadızâde
 Mehmed Efendi Koleksiyonu Nr. 429, vr. 82b-123a.
 Atsız, *Âlî Bibliyografyası*, İstanbul 1968.
 Esrar Dede, *Tezkire-i Şu'arâ-yı Mevlevîyye* (haz. İlhan Genç), Ankara 2000.
 Furûğî, Muhammed Ali v.dğr., *Hayyâm Hayatı, Felsefesi ve Gerçek Rubâileri* (haz.
 ve çev. Hasan Çiftçi-Orhan Başaran), Erzurum 2002.
 Hâkânî, *Dîvân* (nşr. Mîr Celâleddîn-i Kezzâzî), I-II, Tahran 1375 hş.,
 Hüseyin Dâniş, *Rubâiyyât-ı Ömer Hayyâm*, İstanbul 1364/1927.
 Hüseyin Rif'at, *Rubâiyyât-ı Hayyâm ve Manzûm Tercümeleri*, İstanbul 1926.
 İbnülemin Mahmud Kemal, "Rebîu'l-mersûm ve terbîu'l-manzûm", *Türk Tarih
 Encümeni Mecmuası*, nr. 19 (96), 1 Haziran 1928, s. 52-56.
 Mecdî Mehmed Efendî, *Hadâiku 'ş-şakâik* (nşr. Abdülkadir Özcan), İstanbul 1989.
 Ömer Hayyam, *Rubâiler* (haz. ve çev. Mehmet Kanar), İstanbul 2000.
 Reşîdî-i Tebrîzî, Yâr Ahmed b. Hüseyin, *Rubâ'îyyât-ı Hayyâm (Tarabhâne)* (nşr.
 Celâleddîn-i Hümâyî), Tahran 1367 hş.
 Taşköprüzâde, İsamuddîn Ebu'l-hayr Ahmed b. Mustafa, *eş-Şakâiku'n-Nu'mâniyye fî
 ulemâi'd-Devleti'l-Osmâniyye* (nşr. Ahmed Subhi Furat), İstanbul 1985.